بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 21 مهر 1389.

ما داشتیم مناط تقدیم حاکم بر محکوم را بررسی می کردیم. در واقع نکته ممیّز حکومت بر سایر اقسام تقدیم یک دلیل بر دلیل دیگر این است که در حکومت اظهر و ظاهریت سنجیده نمی شود بلکه حاکم اگر ادنی ظهورات را داشته باشد بر محکوم که اقوی الظهورات داشته باشد مقدم می شود. در واقع ما می خواهیم این نکته را بررسی کنیم که چطور می شود که عقلا بیایند یک ظهور ادنی را بر ظهور اقوی مقدم بدارند. در حالی که عقلا تعبد که در موردشان نیست. بنات متعارف عقلایی، بنات تعبدیه ای که نیست. نوع قواعد عقلاییه بر پایه اماریت و کشف وجود دارد. وقتی اماریت یک دلیل و کاشفیتش از واقع اضعف است چطور می شود که با وجود اضعف بودن بر دلیل دیگر مقدم می شود؟ مشکل اصلی اینجا است و راه حل هایی که هست باید بتواند این مشکل را حل کند. آقای صدر

سؤال:

پاسخ: حکومت اگر حکومت باشد یک موقعی ما می خواهیم بگوییم که اصلا حکومت صحیح نیست. اصلا این مبنایی که شما دارید صحیح نیست ما حکومت را قبول نداریم عرفی نیست. اگر حکومت بخواهد عرفی باشد معنایش این است. یعنی آن چیزی که لمّ حکومت هست این است. اگر تعریف حکومت می کنیم باید این در آن محفوظ باشد. این دیگر خدشه نیست. چون حکومت اصلا قوامش به این است. حکومت یک اصطلاحی است منشأ اینکه این اصطلاح خاص را جعل کرده اند این است که دیده اند که بعضی از ادله بر بعضی دیگر بدون ملاحظه اخصیت واظهریت مقدم شده است. اصطلاح حکومت را جعل کرده اند و بحث هایش را دنبال کرده اند. اگر کسی اصل آن مطلب را انکار کند. خب دیگر این بحث ها پیش نمی آید. ولی با پذیرش این که ما یک همچین چیزی داریم، با پذیرش اینکه ما یک اظهریتی داریم یک نوع تقدیمی داریم که به مناط اظهریت نیست اگر لمّ این تقدیم را بخواهیم بیان کنیم دنبال همین قضیه است. تعریف حکومت را بخواهیم بکنیم باید یک گونه ای تعریف کنیم که بتواند این خاصیت حکومت را تأمین کند. این در کلام مرحوم حاج شیخ این نکته به خوبی تذکر داده شده است که حکومت اساسا اصل اینکه می گوییم حاکم است یعنی این دلیل بر آن دلیل مقدم است اظهر و ظاهر را نمی سنجیم. بعد حالا صحبت سر این است منشأ چیست. اختلافات در تعریفات به همین جا بر می گردد اختلاف در مناط تقدیم حاکم بر محکوم، همه به یک جا بر می گردد. این اصل بحث گم نشود. این که آقای حائری در تقریراتشان از کلام شهید صدر وارد شده است. حاکم یک ظهوری دارد که متکلّم می خواهد ظهور حاکم را بر ظهور محکوم مقدم بدارد. خب اگر یک همچین چیزی باشد طبیعتا تقدیم حاکم بر محکوم خیلی واضح است. همان اصل عقلایی که ایشان قائل هست که خب هر متکلمی می تواند در مقام تفهیم و تفاهم نظام شخصی خاصی را داشته باشد. و این اصل عقلایی حکم می کند که وقتی خود حاکم گفته است که من می خواهم ظهور دلیل حاکم بر دلیل محکوم مقدم باشد ولو ظهور حاکم اضعف المراتب باشد و ظهور محکوم اقوی المراتب باشد، متکلم عشقش کشیده که این ظهور را بر آن ظهور مقدم بدارد. خب این اصلا ظهور دارد در اینکه می خواهد با ظهور حاکم، ظهور محکوم را از درجه اعتبار ساقط کرده و از تأثیر بیاندازد. اگر این مطلب باشد، خب خیلی چیز خوبی است. عمدتا مشکل این است که صغرویا شاید یک مورد هم ما نداشته باشیم که همچین ظهوری در حکومت چیز داشته باشد. یک چیزی که نزدیک به این هست احیانا هست ولی اینکه دقیقا این مطلبی که در تقریرات آقای حائری هست وجود ندارد. که خود متکلم، گفته باشد که من کلامم ظهور این کلام را بر ظهور آن کلام مقدم بدار. یعنی می دانید اولا قرینیت شخصیه به این معنای کاملا شفاف و روشن، ببینید یک موقعی هست که حاکم مفسّر دلیل دیگر است. اصل مفسّریت واضح است خب خیلی وقت ها یک دلیل مفسر دلیل دیگر است. ولی بحثی که آقای حائری در تقریراتشان هست بالاتر از این است. صرف مفسّریت نیست. بحث این است که کأنه حاکم می گوید که محکوم یک ظهوری دارد. من هم یک ظهوری دارم. این ظهور ها با هم دیگر متخالف است. شما با ظهور من دست از ظهور محکوم بکشید. همه این حرف ها را حاکم می زند. دیگر قضیه را خوب شسته و رفته همه این مطالب را حاکم می خواهد بگوید. اگر یک همچین مفادی دلیل حاکم داشته باشد خب خیلی خوب است.

سؤال:

پاسخ: خود متکلم چون این جوری خواسته است. اراده متکلم بر این تعلق گرفته است کلامش ظهور در این معنا دارد. انقدر ظهور شفاف و پوست کنده هم ظهور داشتن محکوم ظهور داشتن حاکم تخالف ظهور حاکم و محکوم، تقدیم ظهور حاکم بر ظهور محکوم همه این سه چهار مطلب را حاکم به آن ناظر است. نسبت به دلیلی که محکوم است.

سؤال:

پاسخ: نسبت به دلیلی که محکوم است. حاکم نسبت به دلیل خاصی محکوم است. مناط حکومت این است که حاکم ظهور دارد که من ظهوری دارم. محکوم هم ظهور یدارد. این ظهور ها متخالف هم هستند. و من می خواهم که ظهور حاکم بر ظهور محکوم مقدم باشد هر چند ظهور حاکم هم اضعف است. همه این حرفها را دلیل حاکم می خواهد بزند.

سؤال:

پاسخ: هر دلیلی. قضیه حقیقیه نیست. هر دلیلی تک تک همچین ادعاهایی در آن وجود دارد. یعنی دلیل حاکم یک همچین ادعایی متکلم در آن گنجانده است. این مطلب خیلی خوب است ولی صغرویا شاید یک مورد را هم نداشته باشیم. آن چیزی که هست، اولا اینکه ما می گوییم که دلیل حاکم جنبه مفسریت دارد، یک موقعی ما می گوییم که ظهور دلیل حاکم را متکلم مفسر قرار داده است. یک موقعی می گوییم که مراد استعمالی اش مفسر قرار داده است. اگر ظهور دلیل را مفسّر قرار داده باشد که در کلام آقای حائری است، خب این یک جور است. ولی اگر گفتیم که خود مراد استعمالی را مفسّر قرار داده است اینجا شما باید اثبات کنید اول که حاکم مراد استعمالی اش آن چیزی است که مراد ظاهرش است. شما مستقیما به مراد استعمالی متکلم که راه ندارید. مراد استعمالی را از طریق ظهور به علاوه اصاله الظهور، به آن می رسیم. شما ممکن است بگویید که به قرینه اینکه محکوم ظهور اقوی دارد از ظهور حاکم رفع ید می کنیم و می گوییم که حاکم اصلا مراد استعمالی اش بر طبق ظاهرش نیست چیز دیگری است. این تفاوت جدی یعنی این سؤال دقیقا وجود دارد که چرا شما با ظهور محکوم از ظهور حاکم رفع ید نمی کنید؟ چرا حتما ظهور حاکم را محکّم قرار می دهید، مراد استعمالی را کشف می کنید حالا می گویید که ظهور محکوم برود پی کارش؟ اول ظهور محکوم را بگیرید با ظهور محکوم ظهور حاکم را کنار بگذارید. ظهور حاکم که کنار رفت مراد استعمالی در حاکم به گونه ای می شود که مطابق محکوم می شود. تعارض برطرف می شود. این سؤال که چرا ظهور حاکم را محکوم مقدم می دارید بنابر این فرض هست. در فرض آقای حائری نبود چون اساسا آنجا خود دلیل حاکم گفته بود که من ظهوری دارم و محکوم ظهوری دارد ظهور من را مقدم بدار خیلی شفاف و پوست کنده مطالبش را گفته بود. ولی در تقریرات آقای هاشمی، بنا بر احتمالی که ممکن است، می گویم تقریرات آقای هاشمی یک مقداری اندماج دارد در اینکه مراد چیست. اگر مرادشان این باشد که مفسّر محکوم ظهور حاکم نیست. مراد استعمالی حاکم است ما چطوری می توانیم مراد استعمالی را کشفل کنیم با وجود اینکه ظهورش اضعف است یک سؤالی هست که باید پاسخ داده شود. این یک نکته. نکته دیگری که این هم توجه فرمایید، نفس ناظریت یک دلیل به دلیل دیگر، و مفسّریت یک دلیل نسبت به دلیل دیگر معنایش این نیست که می خواهد حتما خلاف ظاهر نسبت به دلیل محکوم مدعی شود. مفسّر در جایی می آید که در دلیل قبلی ما یک احتمالی وجود داشته باشد که مفسّر می خوهد آن دلیل را برطرف کند. آن احتمالی که مفسر می خواهد برطرف کند گاهی اوقات احتمال خلاف ظاهر است. یک دلیل هست ظهوری دارد ولی من با وجودی که این ظهور را دارد احتمال می دهم که خلاف ظاهر اراده شده باشد. مفسر می آید و دقیقا آن احتمال خلاف ظاهر را برطرف می کند. یعنی در واقع درجه دلالت محکوم به وسیله مفسّر از مرحله ظهور ترقی پیدا می کند، ارتقا پیدا می کند و به مرحله .... می رسد کأنه. گاهی اوقات مفسرات این گونه است روایاتی که در تفسیر آیات قرآن وارد شده است همه نمی خواهد بگوید که ظاهر آیه اراده نیست و خلاف ظاهر اراده شده است. گاهی اوقات می گوید که ظاهر آیه اراده شده است. اگر کسی خلاف ظاهر آیه را اراده کند بیخود کرده است. به خصوص در بعضی از جاهایی که مثلا فرض کنید که روایاتی که مطرح می کند که بعضی ها آمده اند و گفته اند که نماز و روزه و اینها عبادات نیست بلکه نماز و روزه و اعمال خیر کنایه از انسان های بالا است. و اعمال شر کنایه از انسان های پلید است. خب همچین تفکرات غالیانه وجود داشته است. امام علیه السلام می فرماید که نه، نماز و روزه همین نماز و روزه ظاهری است خمر و میسر هم همین اعمال پلید ظاهری است. در واقع می خواهد بگوید که احتمال خلاف ظاهر را بگذارید کنار و همین ظاهر را اخذ کنید. پس نفس ناظریت و نفس تفسیر قوامش به این نیست که حتما می خواهد ظهور محکوم را بگذارد کنار. همچین چیزی در آن نخوابیده است. پس وقتی همچین چیزی نشد، شما باز آن سؤالی که قبلا مطرح بود بیشتر تأکید می شود. وقتی ما فوقش در موارد تفسیر داریم دیگر. در حکومت تفسیریه شما در نظر بگیرید که روشن ترین اقسام حکومت است. حکومت تفسیریه، فوقش حاکم مفسّر محکوم است. یک موقعی ما می گوییم که ظهور حاکم مفسر است، معنایش این است که این ظهور می خواهد محکّم باشد و تعیین کننده نهایی این باشد. عیب ندارد وقتی این ظهور قرار است محکم باشد ما باید این ظهور را اخذ کنیم. ولی یک موقعی است که ظهور نمی خواهد محکّم باشد. مراد استعمالی دلیل حاکم می خواهد محکم باشد. خب مراد استعمالی اش اگر ظهور دلیل حاکم را ما اخذ کنیم، مراد استعمالی اش با مراد استعمالی در دلیل محکوم تغایر و تنافی پیدا می کند. و الا ممکن است ما حاکم را به معنایی اخذ کنیم، فرض کنید حالا من نمونه عرض کنم، یک دلیلی ما داریم، می گوید که شما نماز بخوانید. اطلاقش اقتضا می کند که نماز در هر جایی که خوانده شود کفایت می کند. یک دلیل دیگر می گوید که لا صلوه لجار المسجد الا فی المسجد. ظهورات با هم دیگر تنافی دارند. اطلاق صلوا این است که نماز جار مسجد در غیر مسجد هم جایز است. اطلاق لا صلّوه لجار المسجد الا فی المسجد مغایر آن است. اگر ما به ظهور لا صلوه الا لجار المسجد فی المسجد در اینکه ناظر به نفی صحت است اخذ کنیم، طبیعتا ظهور اطلاقی را باید کنار بگذاریم. ولی ممکن است ما به قرینه ظهور اطلاقی او، ظهور حاکم را در اینکه ناظر به نفی صحت است بگذاریم کنار و بگوییم که ناظر به نفی کمال است. اگر ناظر به نفی کمال باشد با آن تنفی ندارد اصلا. در یک راستا هستند. اصلا با هم دیگر چیزی ندارند. بله یک مرحله ای از ظهور آن را شاید دست کاری کند. آن حالا اگر همچین ظهوری داشته باشد. اگر فرض کنیم بگوییم که دلیل محکوم ما ظهور دارد که تمام افراد نماز در یک درجه هستند که البته همچین ظهوری هم ندارد. اگر این را که همه شان صحیح هستند ولی رتبه های نماز هم در یک درجه بندی هستند. خب این می گوید که نه، در یک درجه بندی نیستد. صلوه جار مسجد در مسجد، درجه کمالی اش از نماز جار المسجد در خانه بیشتر است. که این را می خواهید بگویید یک نوع ظهوری را دست کاری می کند خب عیب ندارد. ولی واقعش حتی این مقدار هم نیست. ولی نسبت به آن ظهور دلیل محکوم نسبت به اینکه همه افراد که عنوان صلوه شرعی برایش صدق می کند تمام این افراد صحیح هستند این ظهور دست کاری نمی شود. پس در صورتی ما اینجا لا صلوه لجار المسجد الا فی المسجد را ظهورش را مقدم می داریم که این ظهور معتبر باشد و مراد استعمالی را به ما برساند. خب بنابراین سؤال می شود که چرا این ظهور را می گیرید ظهور محکوم را بگیرید. بنابراین دقیقا هنوز نکته اصلی بحث حل نشده است. عرض می کنم در تقریب آقای حائری این مشکلات وجود ندارد خیلی تقریب پوست کنده و خاصی است. ولی هیچ وقت شاید همچین ظهوری نداشته باشد.

سؤال:

پاسخ: بحث ما این است که واقعا حالا به هر وسیله ای که می خواهد این مطلب را افهام کند. آیا دلیل حاکم همچین مطلبی را می خواهد برساند، آیا واقعا دلیل حاکم لا صلوه لجار المسجد الا فی المسجد، می خواهد بگوید که من ظهوری دارم. ظهور الصلوه واجبه ظهور اطلاقی دارد که همه افراد صلوه واجب است. ظهور من را بر ظهور آن مقدم بدار.

سؤال: بله ما اگر آن اجماع و اینها نبود

پاسخ: واقعا این جوری است؟ عرفا هم این جوری است؟ اگر این جور می فهمید خب بحثی نداریم. بحث این است که ما وجدانا همچین چیزی نمی فهمیم به اجماع هم کاری نداریم. خود این همچین ظهوری ندارد در این مقام. یعنی این جور تعبیرات می تواند در مقام نفی کمال به کار رود. این هیچ چیزی ندارد. بله اگر

سؤال:

پاسخ: این خلاف اصل است بحث این است که این خلاف اصل را قائل شویم یا خلاف اصل بر دلیل اطلاقی قائل شویم؟ بحث این است که یک خلاف اصلی اینجا باید قائل شویم، این مخالفت اصل را در حاکم ملتزم شویم یا در محکوم؟ این سؤال دارد.

سؤال: در محکوم راحت تر است

پاسخ: چرا؟ وقتی در محکوم ظهورش قوی تر است، فرض این است که آن ظهور اطلاقی اش خیلی قوی است. قوی ترین نوع ظهور اطلاقی است. خیلی قوی است اصلا فرد شاخص نماز هایی که افراد می خوانند در خانه می خواندند. بیشتر نماز هایی که خوانده می شد در خانه خوانده می شد. به خاطر همین ظهور دلیل در صحت نماز در خانه خیلی قوی است.

سؤال: برای همین است که از ظهورات ما دست می کشیم...

پاسخ: اینها می گویند که این جوری نیست. شما می خواهید بگویید که چون محکوم ظهورش قوی است از ظهور حاکم دست می کشیم. این آقایان می گویند که نه، اگر ظهور محکوم هم قوی باشد باز هم باید از ظهور محکوم دست بکشیم. ما می گوییم که چرا؟ یک موقعی متکلم گفته بود که ظهور من را مقدم بدار، خب یعنی همچین کلامی داشته بود، می گفت که من ظهورم، هر ظهوری که با جنگ کرد ولو بالاترین درجه شد باید بگذارید کنار. بچه کوچولو است ولی می گویید با هر پهلوانی هم هست باید زمینش بزنید. اگر همچین ادعایی داشت خب خوب بود. ولی واقعا همچین ادعایی صحیح نیست. و عمده قضیه فقط مفسریت آن است. و مفسریت اقتضا نمی کند که تفسیر به خلاف ظاهر باشد. ممکن است تفسیر به ظاهر باشد. بنابراین چرا شما از ظهور محکوم دست می کشید با مع قوّته و ظهور حاکم را مسلّم می دارید مع ضعفٍ؟

سؤال:

پاسخ: فرض این است که مفسر است. آن یک اشکال دیگر است که ما جلسه قبل هم متذکر می شدیم که اساسا حکومت های تنزیلیه .... اش هم روشن نیست. این یک اشکال بود حالا آن اشکال را کنار بگذارید. ما می گفتیم که لا صلوه لجار المسجد الا فی المسجد، ناظر به حکم است نه دلیل. اگر بخواهد مفسر باشد باید ناظر به دلیل باشد. آن یک اشکال بود که اصل فرمایش شما فقط در حکومت تفسیریه می آید نه در حکومت تنزیلیه و در حکومت مضمونیه به اصطلاح آقای صدر. این یک اشکال است. آن اشکال را فعلا غمض عین می کنیم. فرض می کنیم که همه اینها ناظر به دلیل محکوم است نه ناظر به حکمی که دلیل محکوم متکفل بیانش است. خب بحث این است که وقتی ناظر به آن است نفس نظارت معنایش این نیست که می خواهم شما را بگذارم کنار. ظهورت را خراب کنم. ممکن است مرادش این باشد که می خواهم ظهورت را تقویت کنم. می خواهم تو را ارتقا درجه بدهم. مرحله نصوصیت برسانم. پس بنابراین چرا شما می گویید که حتما باید از ظهور حاکم به وسیله ظهور حاکم، ظهور محکوم را بگذاریم کنار. بر عکس به وسیله ظهور محکوم ظهور حاکم را بگذارید کنار که آن مثالی که می گویم لا صلوه لجار المسجد الا فی المسجد، به وسیله اطلاق دلیل وجوب صلوه که از آن اقتضا می کند که همه اقسام صلوه صحیح است، از ظهور دلیل لا صلوه لجار المسجد الا فی المسجد در اینکه ناظر به نفی صحت است رفع ید می کنیم. به خلاف ظاهر در این دلیل ملتزم می شویم یعنی باید یک خلاف ظاهری شما مرتکب شوید دیگر. یک خلاف اصل ملتزم شوید. خب خلاف اصل در محکوم ملتزم شدن، خیلی بعید است چون فرض این است که ظهورش خیلی قوی است. ولی در حاکم انقدر باد ندارد. بنابراین در حاکم خلاف ظاهر مرتکب شویم.

سؤال:

پاسخ: نه چرا؟ فرقش چیست؟ ظهور بدوی هر دو که یکی است. اینها معنایش این است که، این معنایش این است که قوت اطلاقی آن دلیل و ضعف اطلاقی همین است. اینها نکته ای است که باعث می شود که اطلاق وجب الصلوه، تقویت شود و ظهور این دلیل در نفی صحت، تضعیف شود. همین نکته ای است منشأ تقویت و تضعیف ظهور می شود دیگر. چیزی غیر از این نیست دیگر. پس بنابراین، اینکه آقای صدر می گوید که عقلا ظهور مفسِّر را بر ظهور مفسَّر مقدم می کنند نفس ادعا است. چه کسی گفته است که عقلا مقدم می کنند؟ نکته و لمّ آن چیست؟ یک ادعای صرف است و هیچ دلیل و برهانی هم همراه قضیه نیست. عرض کردم که اگر کلام اقای حائری تقریر آقای حائری بود آن شبیه قیاستها معها است. ولی هیچ مهره ای شاید پیدا نکنیم که یک همچین ادعای شفافی در حاکم وجود داشته باشد.

سؤال:

پاسخ: بله بحث سر این است که خب حالا کدامش؟ ما نمی دانیم که کدام است. بحث سر این است که آیا از بین می برد یا خیر. نه اینکه می دانیم داخل در کدام قسم است. مفسریت می داند به دو شکل باشد. صحبت سر این است که در این مورد مفسریت به نحو تقویت ظهور است یا به نحو تضعیف ظهور است؟

سؤال:

پاسخ: نه! می تواند تقویت کند. به این معنا که وقتی آن مفروق عنه است که آن صحت دارد. نفی کمال بر فرض این است که صحت دارد. البته این نکته را عرض کردم، این نکته را توجه فرمایید، لا صلوه لجار المسجد الا فی المسجد، در واقع نکته دیگری را نسبت به او ناظر است. نسبت به او، ظهور وجب الصلوه ممکن است این باشد که تمام افراد صلوه، در یک درجه از کمال قرار دارند. هیچ مشکله ای، هیچ قبحی در اینکه شما در خانه نماز بخوانید نیست. این یک ظهور است غیر از آن ظهور است که اگر در خانه نماز بخوانید نمازتان صحیح است. یک موقعی است می گویید که اگر در خانه نماز بخوانید صحیح است یک موقعی است که می گویید اگر در خانه نماز بخوانید هیچ مشکلی هم ندارد. هیچ کار بدی هم نکرده اید. خلاف امر مستهجنی را هم مرتکب نشده اید. اگر به دلیل اینکه شارع باید به هر حال اینها را بیان کند. اطلاق قضیه این است که به شما می گوید که آقا برو از مغازه ها جنس بگیر. معنایش این است که اختیار دارید. کدام مغازه بهتر و بدتر است را شارع باید بیان کند دیگر. وقتی بیان نکرد یعنی همه مغازه ها مثل هم هستند. در درجه استحباب هم مثل هم هست. ولی یک موقعی می گوید که برو از مغازه ها جنس بگیر ولی مغازه فلانی را خوشم نمی آید. خیلی خوشم نمی آید در واقع آن ظهور اطلاقی که از سکوت در مقام بیان اقتضا می کند آن را می خواهد زمین بگذارد. در واقع لا صلوه لجار المسجد الا فی المسجد، در مقام این باید روشن شود تعبیر دیگر این جوری من تعبیر کنم، این که لا صلوه الا،

گاهی اوقات دلیل محکوم ما چند جنبه ظهوری دارد. چند حیثیت دارد. در درجه اول حاکم می خواهد یک حیثیت آن را بزند. ممکن است که ما به قرینه ای این حاکم را ناظر به حیثیت دیگرش قرار دهیم. ناظر به حیثیت دیگری قرار دهیم که دیگر آن خیلی هم درگیری هم ندارد. اینکه لا صلوه لجار المسجد الا فی المسجد اگر نفی کمال بخواهد بکند، این با الصلوه واجبهٌ هیچ گونه درگیری ندارد. اینکه الصلوه واجبهٌ می رساند که همه افراد صلوه در یک پایه هست به اطلاق هست چون سکوت کرده است چون نگفته است. وقتی که دلیل صریح می گوید که اینها همه در یک رتبه هستند ورود پیدا می کند. یعنی اقتضاء دلیل وجوب صلوه بر هم مصلحت بودن و تساوی افراد در مصلحت، چون دلیل دیگر نیامده است این اقتضا را دارد. آن که آمد دیگر این اقتضا وجود ندارد. اصلا درگیری آن چنانی نیست. به آن معنا حکومت درست و حسابی شاید نتوانیم تصویر کنیم. یک چیزی شبیه ورود ... است. ولی اگر نه، گفتیم می خواهد نفی صحت کند نه، اقتضای الصلوه واجبهٌ این است که تمام افراد صلوه صحیح هستند و ذمه تو نسبت به صلوه وارد می شود.

سؤال:

پاسخ: عرض من این است که شهید صدر می گوید که عقلا ظهور مفسر را بر ظهور مفسَّر مقدم می دارند.

سؤال:

پاسخ: اگر مفسِّر به معنای آن چیزی است که می خواهد ظهور دلیل دیگر را از بین ببرد. اصلا مفسِّر قوامش به تفسیر به خلاف ظاهر باشد. مفسّریت خب بله عیب ندارد. می گوییم که متکلم این را آورده است برای اینکه تفسیر به خلاف ظاهر کند. خب می گوییم خود متکلم می خواهد تفسیر به خلاف ظاهر کند. این عقلا هم می گویند که ما هم قبول داریم تو که می خواستی تفسیر به خلاف ظاهر کنی ما هم می گوییم که تفسیر به خلاف ظاهر بکن. ولی اگر نه، قوام تفسیر به تفسیر به خلاف ظاهر نیست. تفسیر می تواند تفسیر به خلاف ظاهر باشد و می تواند، حالا نسبت به آن جهت مورد نظر ما، می تواند نسبت به آن جهت مورد نظر ما تفسیر مساعد با ظاهر باشد. مثلا در همین مثال لا صلوه لجار المسجد الا فی المسجد، ممکن است این جنبه تفسیری اش کاسر ظهور دلیل اول در صحت جمیع افراد صلوه باشد یک موقعی نه، آن را نمی خواهد خراب کند یک چیز دیگری را می خواهد خراب کند که اصلا به آن کار نداریم. نسبت به صحت جمیع افراد نسبت به دلیل حاکم می خواهد تخریب شود یا نمی خواهد تخریب شود. مفسریت در آن نخوابیده است که حتما می خواهد تخریب کند. ممکن است مطابق ظاهر باشد. وقتی ممکن است مطابق ظاهر باشد شما چرا ظهور محکوم را نمی گیرید ظهور حاکم را زمین بگذارید. چون فرض هم این است که حاکم بظهوره نمی خواهد تفسیر کند. حاکم به مراد استعمالی اش تفسیر کننده است. وقتی که شما ظهور حاکم را گفتید که مطابق مراد استعمالی اش نیست، می گویید هر چیزی که مراد استعمالی باشد محکوم هم باید بر طبق آن باشد. آن ممکن است مراد استعمالی حاکم طبق مراد استعمالی محکوم باشد. مطابق و موافق باشد. اگر ظهور حاکم را اخذ کردیم، تخالف پیدا می شود. خب اخذ نکنید. چون اضعف است حاکم ممکن است اخذ نکنید. پس بنابراین اصل لمّ اصلی قضیه ماند اینجا.

سؤال:

پاسخ: نه مجمل نیست. ظهور دارد ولی دو تا ظهور متعارض هست. مجملش نمی کنند. بحث سر این است که چرا دلیل؛

دلیل حاکم ظهور دارد، دلیل محکوم هم ظهور دارد. بحث سر این است که چرا شما مفروق عنه گرفته اید که حتما ظهور حاکم باید مقدم شود؟ ظهور محکوم ممکن است مقدم شود.

سؤال:... شما اصلا دلیل حاکم ادعا ندارد که بگوید من در صحت نماز می خواهم تصرف کنم ادعا می کند که...

پاسخ: نه فرض این است که این جوری چیزها ظهور اولیه اش در نفی صحت است. نفی کمال که مَجاز است.

این را از کجا فهمیده اید؟

شاگرد: علی الفرض

استاد: علی الفرض که مشکل حل شده است. بحث ما همین فرضش است. شما می گویید که ما می فهمیم که این در مقام نفی کمال است. بحث این است که چرا می فهمیم؟

سؤال:

پاسخ: نه این را نمی گوییم چرا. می گوییم که چرا شما احتمال دارد در حاکم تصرف کنید، اگر در حاکم تصرف کنید موافق می شود. احتمال دارد در محکوم تصرف کنید که متخالف هستند. بحث سر این است که چرا در حاکم تصرف نمی کنید. وقتی حاکم ظهورش اضعف است اصل این است که کاشف اضعف را بگذارید کنار کاشف اقوی را بگیرید.چه وجهی دارد که ظهور اضعف را مقدم بدارید بر ظهور اقوی. نکته اش را هیچ بیان نکردید. نفس مفسریت چرا باید مفسّر ظهورش بر مفسَّر مقدم باشد؟ نکته اش چیست؟

شاگرد: مقدم باشد ضعف می آید و اگر نباشد ضعف نمی آید

استاد: نه! ظهورش مطابق می شود. عرض کردم تفسیر اولا لازم نیست که حتما ناظر به آن جهت دلیل محکوم باشد که مورد نظر ما است. ممکن است به یک جهت دیگر باشد. آن لا صلوه الا فی المسجد ناظر به یک جهت دیگر است. ثانیا فوقش این است که به همان جهت هم باشد، بگوییم که این دلیل تفسیری می خواهد تقویت کند ظهور را نه تضعیف کند. حالا لا صلوه لجار المسجد الا فی المسجد را بگذارید کنار. روایت هایی که دقیقا تفسیر می گویند، می گویند یعنی. یک دلیلی داریم گفته است که اکرم زیدا. زید مردد است بین زید بن عمرو و زید بن خالد. دلیل دیگر می گوید که مراد من از زید این آقا است. اشاره می کند به این. ظاهرش این است که اشاره به زید بن عمرو می کند. حالا این جوری در نظر بگیرید که اکرم زیدا گفته است. ظهور اکرم زیدا این است که مراد زید بن عمرو است. یک خلاف ظاهری هم دارد که مراد زید بن بکر است. بعد دلیل دومی دارد می گوید که مراد من از زید این است که شارع دارد. ظاهر مشار الیه اگر این باشد، که ما مراد زید بن بکر است آن معنای خلاف ظاهر. ظاهرش این باشد ولی ظهور محکوم در این که مراد زید بن عمرو هست اگر قوی تر باشد. ممکن است ما از آن ظهور محکوم در اینکه زید بن عمرو را اراده کرده است، از این ظهور اشاره در اینکه اشاره به زید بن بکر است رفع ید کنیم. بگوییم که اشاره به زید بن عمرو هم این است. این هم می خواهد تقویت کند همان معنای ظاهری را که فهمیدید.

سؤال: ما اصلا تفسیر را قبول نکردیم

پاسخ: تفسیر را قبول کردیم. تفسیر موافق است. تفسیر موافق ظاهر است. تفسیر لازم نیست که مخالف ظاهر باشد. قوام تفسیر به تفسیر خلاف ظاهر نیست. خواسته است که دفع وهم کند یعنی همان احتمالی که زید بن بکر هست، خلاف ظاهر را خواسته است که بگذارد کنار. عرض کردم گاهی اوقات می خواهد تقویت کند و درجه ظهور را ببرد بالا. این ابتدائا خلاف ظاهر است چون ظاهر دلیل اینکه این آقا را اشاره کن، ظاهرش این بود که مرادش زید بن بکر است و زید بن بکر غیر از معنای ظاهری زید بن عمرو نیست. ظاهرش این است که تفسیر به خلاف ظاهر می کنیم. ولی نه، ما می توانیم از این ظهور رفع ید کنیم. بگوییم تفسیر به موافق ظاهر می شود. چرا این جور ملتزم نشویم؟ اصل قضیه این است که آقای صدر مفروق عنه گرفته است. کأنه نظر را ... تفسیر به خلاف ظاهر گرفته است. ناظریت را. مفسریت را با مفسریت به خلاف ظاهر یکی گرفته است. اینها با هم دیگر ملازمه ندارد. بله اگر جایی مفسّر تصریح کند که من می خواهم خلاف ظاهر بیان کنم، آن یک بحث دیگر است. و منهنا یظهر که تفصیل در مسئله اینجا باید داده شود. تفصیلش را حاج آقا در بحثشان اشاره می فرمودند. می فرمودند که مفسّر، یک موقعی اصلا تصریح می کند که آن ظاهر دارد، ظاهر را بگذار کنار. مفسر تصریح به این دارد که نه حالا ظاهر را بگذار کنار. من می خواهم بر خلاف ظاهر تفسیر کنم. بر خلاف ظاهر می خواهم تفسیر کنم این یک جور است. یک موقع است که نه، مفسر نمی خواهد، ظهور در این ندارد که نص یا ظهور در تفسیر به خلاف ظاهر ندارد. این دو تا را با هم دیگر باید فرق بگذاریم. این تفصیل بیشترش در جلسه شنبه انشاءالله.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد